

# کیمیایی‌ها؛ تولدمون مبارک

## به امید یه عمر زندگی پر از شادی و دوری از بدی

نجمه شیخی



دوهفته‌نامه‌ی الکترونیکی کیمیا، شماره‌ی دهم، ۲۱ آبان ۱۳۹۰

### سخن اول

#### امروز تولد کیمیاست، من یه خاطره بگم؟

محبوب موحد دوست

شاید اگه بگم تولدهای کیمیا تو روزهای دانشگاه کاشون یکی از بهترین روزهای تحصیل من بود گزاف نگفته باشم؛ روزهای پر از هدیه و خاطره و خنده و شادی؛ و پر از انرژی و پر حس خوب بودن و شدن...

سال اول که تازه کیمیا رفته بودم یک ماه از بودنم تو کانون نگذشته بود که بچه‌ها گفتند: ۲۰ آبان تولد کانونه... به سید رسول گفتم توی تولد کیمیا چی کار می‌کنن؟! سید رسول گفت: بچه‌ها به هم هدیه‌های جورواجوری می‌دهند، هدیه‌هایی که کمیتش اصلاً مهم نیست، هدیه‌های کانون پر از عشق و نشاطه... مثلاً یه سال یکی از بچه‌ها به همه یه دونه عدس داد و یا نقاشی یا گندم و...

روز تولد که شد من با این‌که توی برنامه‌ی معارفه سر قرآن خوندن در شروع جلسه خراب‌کاری کرده بودم، آذر کیوانداریان گل‌گلاب بازم این کار رو به من سپرد... بهش گفتم من اون دفعه خراب کردما (تازه فقط معنیش رو خونده بودم) گفت: چی؟ نه... خیلی هم خوب بود! و این‌طوری حس اعتماد رو بهم هدیه داد و من کمی بهتر از قبل قرآن شروع تولد رو خوندم. اون‌روز بچه‌های قدیمه کانون خاطره‌هاشونو می‌گفتند و یه جو صمیمی و پر از انرژی حکم‌فرما بود، یادمه اون شب، من همه‌ی تولد رو ساکت نشسته بودم و فقط گوش می‌دادم!...

۲۰ آبان سال بعد که یه سال از عضویتیم توی کانون می‌گذشت و در عین حال به انجمن‌های دیگه مهاجرت کرده بودم، بچه‌های شورای مرکزی جدید کیمیا رو دیدم که داشتند تدارک تولد کیمیا رو می‌دادند... رفتم دم در کانون گفتم: بچه‌ها اجازه هست من کل امروز رو تو کانون پا یا پای شما با کیمیا همراه باشم؟ اون‌ها هم با روی باز قبول کردند و کل اون روز رو با بچه تدارک دیدیم واسه تولد. روز عالی‌ای بود.

ادامه در صفحه‌ی چهار...

### به بهانه سالگرد تولد کیمیا



### روزی روزگاری، کافه قبیله...

سیدرسول اسلامی

همان‌روز با سعید فاتحی که مؤسس کیمیا بود، صحبت کردیم و قرار شد با خانواده به تهران بیایند و در جشن حضور داشته باشند. جمعه ۲۰ آبان ۹۰ ساعت ۱۶ درب ورودی پارک ملت... اندکی دیر رسیدیم... همراه با سعید، مریم مردانی و مسیح (فرزند سعید و مریم) از خیابان ولیعصر رد می‌شویم. تعدادی از بچه‌ها آمده‌اند. شایقه عاشوری همانند روزی که در همایش تکنولوژی فکر دکتر آرمندیان که گل سرخی در دست داشت و آن را به دکتر آرمندیان هدیه داد، گل سرخی در دست گرفته بود. ابراهیم غلامی، حسن قدیری، زهرا موسی‌وند، عباس چوپانی، علیرضا سلطانی، محمد مختاری و رسول قربانی هم بودند. ساعت از ۴ گذشته بود که سیدمهدی احمدپناه، سارا ابراهیمی و سپیده موسوی هم به جمع اضافه شدند. هوا سرد بود و ما به سمت کافه قبیله رفتیم و تولد آغاز شد. تولدی که جنسش شاید با همه‌ی تولدها فرق داشت. این‌جا بچه‌ها بعد از مدت‌ها هم‌دیگر را دیده بودند و با هم صحبت می‌کردند و حرف می‌زدند و کیمیایی بودنشان را جشن می‌گرفتند. (کیک تولد کیمیا در عکس بالا پشت گل سرخی که در دست محمد مختاری است، مشخص است). سفارش‌ها داده شد و کیک هم بریده شد و شمع تولد کیمیا هم توسط مسیح (کوچک‌ترین کیمیایی) فوت شد. ادامه در صفحه‌ی سه...

جمعه ۲۰ آبان‌ماه ۱۳۹۰ ساعت ۱۵:۳۰... وعده‌ی ما تهران، خیابان ولیعصر، پارک ملت. از هفته‌ی قبل با شایقه عاشوری صحبت کرده بودیم که تولد کیمیا را جشن بگیریم. کیمیایی که قرار بود به تعبیری تولد ۹ سالگی و به تعبیری تولد ۷سالگی‌اش را جشن می‌گرفت و این اختلاف به این دلیل بود که کیمیا در ۲۰ آبان سال ۸۱ با برگزاری همایش دکتر آرمندیان، فعالیت خود را به صورت غیررسمی آغاز کرد اما در سال ۸۳، اعضای هیأت مؤسس (سعید فاتحی، محمدجمشید تیرانی، شایقه عاشوری و آناهیتا فرجام‌فر - اگر اشتباه نکنم- با فراز و نشیب‌های بسیار زیاد توانست مجوز کانون را دریافت کند. در همان سال ۸۳ هم دو نفر از اعضای هیأت مؤسس (تیرانی و عاشوری) به همراه باقر عبدالحسینی، مریم دهقانیان و الهام مؤمنی شورای مرکزی کانون را تشکیل دادند و در روز ۲۰ آبان سال ۸۳ جشن باشکوهی در کوریدور طبقه‌ی دوم دانشکده‌ی علوم برگزار شد و تولد دوسالگی کیمیا غیررسمی و تولد کیمیایی رسمی جشن گرفته شد. شاید صحنه‌ای که عادل محسن‌پور، مرغ عشقی را به بهانه‌ی تولد کیمیا از قفس آزاد کرد، زیباترین صحنه آن جشن بود و شاید هم هر کسی زیبایی خاصی را از آن روز در ذهن خودش داشته باشد. اما به هر ترتیب کیمیا آغاز شد؛ کیمیایی که هنوز ادامه دارد...

## یه خاطره بگم؟

# خاطرات کیمیایی تولد کیمیا...

چند روز پیش به برویج کیمیا اس‌ام‌اس (پیام کوتاه) و پی‌ام (پیام اینترنتی) زدم و از شون خواستم خاطراتِ بودنشون تو کیمیا رو بگن. از شون خواستم بدون این‌که بخواهند دو ساعت فکر کنند و خاطره‌ی خاصی رو بگن، موندگارترینش رو که همین لحظه هم یادشونه رو بگن و این صفحه هم حاصل خاطرات بچه‌های کانون کیمیاست.

به رسم خاطره‌گویی‌ها و دوره‌می‌های جشن تولد کانون کیمیای دانشگاه کاشون...

داوود شاهمنصوری و عرفان بهزادی رفتند تو شهر خرید، همه چیزو از قبل طراحی کرده بودیم و قرار بود وسایل مخصوص که گفته شده بود را بخرن، تأکید عجیبی روی رنگ پوشال داشتم، اما داوود شاهمنصوری پوشال قرمز خرید. من کلی ناراحت شدم و کلی غرغر کردم. خلاصه سفره رو پهن کردیم و اتفاقاً خیلی قشنگ‌تر از روز قبلش شد با پوشال‌های قرمز. از شاهمنصوری عذرخواهی کردم که به خاطر پوشال (به همون بی‌ارزشی که مصداق اسمش) اوقات خودم و او و بقیه را تلخ کردم، تازه ایده‌اش بهتر هم بود...

می‌دونی شاید خیلی شعارگونه باشه خاطر من اما واقعیته! من اون روز فهمیدم بعضی اتفاقات رو باید اجازه بدی بیفته و در مقابلش مقاومت نکنی!!! شاید نتیجه‌اش بهتر از اون چیزی که تو انتظار داشتی بشه. به فکر و ایده‌ی دیگران احترام بذاری، حتی اگه مخالف تو باشه. به خاطر چیزای پوشالی اوقات خودت و دیگران رو بهم نزن. بعضی وقتا باید قالب‌های ذهنیتو بهم بزنی و منعطفش کنی. از اون به بعد وقتی مواقع مشابه پیش میومد به هم می‌گفتیم: قضیه پوشال قرمز... بعد از چند سال فکر کنم چندماه پیش بود داوود به جوردانی زنگ زد و من اون‌جا بودم و اولین چیزی که بعد از سلام گفتیم پوشال قرمز بود.

اسم کیمیا تداعی‌کننده‌ی یکسری اسم‌ها هم برای من هست که واقعاً کمک کردند که کیمیا دوباره راه بیفته: بهاره نعنافروش، فرشاد رحیمی زند (پا به پای کیمیا بودن)، داوود شاهمنصوری و عرفان بهزادی.

آذر کیوانداریان - ادبیات انگلیسی ۸۲

موندگارترین خاطره‌ی من از کیمیا، گفتن از عشق و خداست، چیزی که من اون روزها خیلی درگیرش بودم...

### بهناز ضابطیان - فیزیک ۸۳

موندگارترین خاطرات و تصاویر از کیمیا برای من توی یه نفر خلاصه می‌شه و اون ممد جوردانیه. همیشه بود و همش خاطره تعریف می‌کرد واسمون. شب‌های تولد همیشه صدای شاد و پر از انرژی ممد جوردانی به گوش می‌رسید که می‌گفت آقا آقا من یه خاطره بگم... چند وقت پیش داشتم با یه بچه‌های قدیمی کیمیا که این روزا جشن ازدواجش به خوبی و خوشی برگزار شد، کل کل می‌کردم سر موضوع الکی، یهو اس‌ام‌اس داد «ممد جوردانی» و بعد با هم یهو خندیدیم، بهم گفت: «محبوب، من وقتی حتی اسم ممد جوردانی می‌یاد تو ذهنم خندم می‌گیره از بس این بچه پر از نشاطه» و من فهمیدم که وقتی این اسم رو بهم اس‌ام‌اس داد می‌خواست این نشاط رو به من هم برسونه...

### محبوب موحد دوست - ریاضی ۸۴

خاطره از کیمیا یا هر اتفاق، فرد یا دوره از زندگی آدم خیلی زیاده؛ اما خاطره‌ای که خیلی تو ذهنم و یکم هم بینمون جا افتاد تو کیمیا، «پوشال قرمز» بود، چون این قضیه از اتفاق هم‌خونی عجیبی با اسمش داشت هیچ وقت یادم نمی‌ره: می‌خواستیم قبل از پایان سال، اواخر اسفند وسط دو دانشکده سفره هفت‌سین پهن کنیم، روز قبلش این کار رو کرده بودیم اما برای تزیین سفره پوشال کرمی استفاده کرده بودیم که تو جمع کردن خیلیش از بین رفت و قرار شد دوباره مقدار پوشال کرم بخریم که سفره رو مثل دیروزش پهن کنیم. برای این کار

یادمه یکی از جلسات دوشنبه شب‌های کیمیا بود، دکتر دقیق (رئیس دانشگاه) و پارسا (رئیس حراست) مهمون مون بودند. خانم اقارب‌پرست و تیمش رفتند تابلوی دفتر رئیس دانشگاه و دفتر رئیس حراست رو کردند آوردن بهشون هدیه دادند! اونام که خیلی خاطر کیمیا رو می‌خواستند هیچی نگفتند! فقط خندیدند. دوشنبه شب‌های کیمیا همش خاطره‌ست.

### محمد جمشید تیرانی - زبان انگلیسی ۸۰

جشن تولد آخریه که بچه‌ها بلال درست کردند؛ ما هم نرسیدیم بخوریم! مهتاب و حسین غلامی و همه بودند...

### نجمه شیخی - فیزیک ۸۴

به نظرم قشنگ‌ترین خاطره‌ای که دارم که احساس ارزش بابتش می‌کنم شب تولد کیمیاس که البته بعدش کانون تعلیق خورد (آبان ۸۷) روالی چیده شد که هر کسی آزاد بود خودش رو نشون بده و خودش باشه، رفتار بچه‌ها جالب بود بعضیا درونیاتشون رو عمل می‌کردن! بعضی هم با وجود جوی که فارغ از قضاوت بود، هم‌چنان مؤدب نشسته بودن.

### علیرضا سلطانی - م. شیمی ۸۴

یه بار یه همایش داشتیم سخنانش فقط تبلیغ کاراشو کرد و یاره گفت، منم گفتم مدیریت شدید عصبانیه از همایش و نمی‌تونیم پولتو کامل بدیم، با مطهر و میلاد هماهنگ کردم میلاد رو جای مدیریت جا زدیمو تلفنی حال سخنرانو گرفت و صد تومن کمتر دادیم. (تازه هماهنگ کردیم از تو اتاق مدیریت فرهنگي میلاد حرفید با سخنرانه)

### متین معصومی - شیمی ۸۵

خاطره‌ی من، تولدیهاییه که واسه کیمیا می‌گرفتیم...

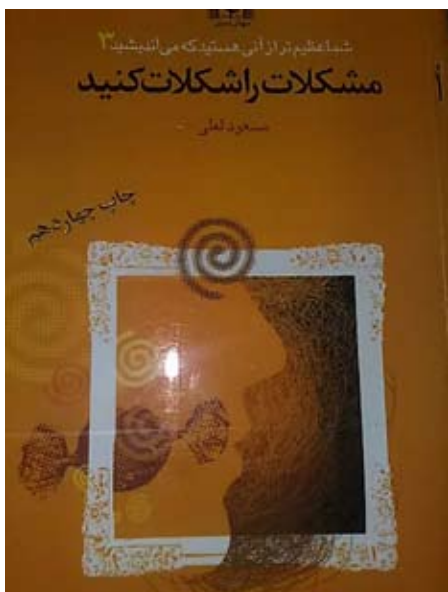
### محمد جوردانی - ریاضی ۸۰



## کیمیای کتاب

# شما عظیم تر از آنی هستید که می اندیشید

بهار کردآبادی



کتاب این هفته:  
شما عظیم تر از آنی هستید که می اندیشید  
نویسنده: مسعود لعلی  
نوع کتاب: جمع آوری مجموعه ی ۶ جلدی

هر جلد از این مجموعه موضوعات متفاوتی دارد؛ برای مثال مجموعه ی ۳ به نام (مشکلات را شکلات کنید) درباره یکی از بزرگترین زیبایی هایی است که زشت جلوه گر شده است. زیبایی (مشکلات). داستان ها و جملات این کتاب چکیده ای است از بیش از ۱۱۰ کتاب از نویسندگانی چیره دست در رشته های بهداشت روان. نکات مهم این کتاب عبارتند از: ۱- منابع بسیار زیاد آن. ۲- ترتیب آرایه ی منطقی بحث. ۳- ترویج بهداشت روانی و بهداشت معنوی هم زمان.

پیام این کتاب این است: شما عظیم تر از آنی هستید که می اندیشید.

نویسنده معتقد است همه ی ما برای موفقیت، خوشبختی و پیروزی به پا به عرصه دنیا می گذاریم. کسی که ما را آفریده توانمندی های لازم برای به دست آوردن هر آنچه از زندگی توقع داریم در وجود ما قرار داده است.

### سری مجموعه های مسعود لعلی:

۱. شما عظیم تر از آنی هستید که می اندیشید.
  ۲. بهشت یا جهنم انتخاب با شماست.
  ۳. مشکلات را شکلات کنید.
  ۴. جانب عشق عزیز است فرو مگذارش.
  ۵. به بلندای فکرت پرواز خواهی کرد.
  ۶. عالمی دیگر ببايد ساخت و زنو آدمی.
- یکی از قسمت هایی از کتاب دوم که من خیلی دوست داشتم این بود:

« مردی با خود زمزمه کرد: خدایا با من حرف بزن. یک سار شروع به خواندن کرد. اما مرد نشنید. فریاد بر آورد: خدایا با من حرف بزن، آذرخش در آسمان غرید. اما مرد گوش نکرد. مرد به اطراف خود نگاه کرد و گفت: خدایا بگذار تو را ببینم. ستاره ای بدرخشید. اما مرد ندید. مرد فریاد کشید: یک معجزه به من نشان بده، نوزادی متولد شد. اما مرد توجهی نکرد. پس مرد در نهایت یأس فریاد زد: خدایا مرا لمس کن و بگذار بدانم که اینجا حضور داری.. در همین زمان خداوند پایین آمد و مرد را لمس کرد اما مرد پروانه را با دستش پراند و به راهش ادامه داد. »

مقدمه:

با خواندن هر کتاب مسیر تازه ای را در زندگی می یابیم و حق انتخاب جدیدی برای مان به وجود می آید. کتاب ها مثل شمع های خاموشی اند که با خواندن آن ها یکی یکی روشن شان می کنیم. من دوست دارم شمع های کتاب اندیشه ام را روشن و روشن تر کنند و مسیرهای تازه بیایم و قدرت انتخابم هر روز افزون تر شود، به همین خاطر سعی می کنم ساعاتی از شبانه روز را به خواندن کتاب بگذرانم، شما چه طور؟

– بیایم حداقل در هر دو هفته یک کتاب بخوانیم و به هم دیگر معرفی کنیم.. تا هر کدام هم کتابی جدید خوانده باشیم و هم به دوستانمان معرفی کرده تا با خواندنش یک مسیر تازه را سر راهش گشوده باشیم.

– اگر تا به حال کتابی نخوانده اید از همین الان دست به کار شوید. هیچ گاه برای کتاب خواندن دیر نیست و به ثایه ها نگاه کنید که چه زود می گذرند! پس هم اکنون بیایید با کتاب دوست شوید، دوستی که همیشه همراهتان می ماند و هر لحظه تان را پر از نور و روشنایی می کند.

– برای معرفی کتابی که طی دو هفته ی آینده می خوانید و می خواهید به دوستانتان پیشنهاد کنید می توانید با ایمیل [kanoonkimia@yahoo.com](mailto:kanoonkimia@yahoo.com) تماس بگیرید.

تفاوت این کتاب با کتاب های دیگر این است که در واقع جمع آوری بهترین و انگیزه بخش ترین داستان های نویسندگانی چون: وین دایر، اشو، پائولو کوئیلو، جبران خلیل جبران و... است. این مجموعه شامل داستان هایی از عشق، خدا و ... است. داستان هایی الهام بخش برای برافروختن شعله های عشق، محبت و مهرورزی در درون.

## روزی روزگاری، کافه قبيله

... ادامه از صفحه ی یک

به ترکیب آن ها که نگاه می کنی، هر کدام در حال طی کردن مسیر موفقیت بودند و یا به موفقیت رسیده بودند. اگر شایقه عاشوری کارشناسی ارشد را مدیریت کارآفرینی خوانده بود، سعید فاتحی خود یک کارآفرین موفق در اصفهان شده بود. سپیده موسوی دکترای ادبیات می خواند و سیدمهدی احمدپناه فارغ التحصیل کارشناسی ارشد تئاتر شده بود و چه قدر لذت بخش که بدانیم کارشناسی او مهندسی مکانیک است. ابراهیم غلامی که کارشناسی اش را فیزیک خوانده بود، در دانشگاه علامه کارشناسی ارشد جامعه شناسی می خواند. محمد مختاری هم که مسیر فیزیک را در دوره ی کارشناسی تغییر داد و کارشناسی حقوق از دانشگاه پیام نور گرفته بود، در کارشناسی ارشد رتبه ی دورقمی به دست آورد و اکنون کارشناسی ارشد حقوق می خواند.



– مسیح به همراه پدرش سعید فاتحی

مریم مردانی، علاوه بر زندگی موفق که با سعید فاتحی به همراه فرزندشان مسیح دارند، در کار خود هم موفق است. زهرا موسیوند یک وکیل شده است و البته در کار خود موفق. عباس چوپانی و رسول قربانی و علیرضا سلطانی هم به همین ترتیب موفقیت را تمرین و تکرار می کردند.

بدون شک آن هایی هم که روزگاری کیمیایی بودند و اکنون نیز کیمیا ریشه در وجودشان دارد، مسیر موفقیت را طی می کنند...

ساعت ۶ بعد از ظهر را نشان می دهد. هوا تاریک شده است اما دل های همه ی کیمیایی های حاضر در این جشن تولد روشن است؛ هم چون دیروز و هم چون روزهای قبل و سال های قبل و هم چون روز ۲۰ آبان ۱۳۸۱ و روز ۲۰ آبان ۱۳۸۳ و هم چون روز ۲۰ آبان سال های بعد و تولدی که ما اشارت می دهد به «آغازی دوباره برای بودن و بودنی دوباره برای آغاز...»

## ادامه‌ی سخن اول

... ادامه از صفحه‌ی یک

کلی هم هدیه خریدم وادم واسه بچه‌های جدید. روز تولد اون سال بود که با مهسا رجا که ورودی جدید بود، آشنا شدم و کیمیا هدیه‌ی اون سال رو با این آشنایی و دوستی با این دختر گل کیمیایی بهم داد. شب دلنشینی بود، توی هوای پاییزی کاشون. یادش بخیر...

اون روز هم با کلی خاطره و خنده و انرژی همراه بودیم و جالبیش اینه که منی که توی تولد سال پیش ساکت و آروم فقط گوش می‌دادم، اون روز دور رو دست گرفته بودم و هی خاطره می‌گفتم و هی خاطره و به کسی حتی مهلت حرف زدن نمی‌دادم (یادمه محمد جوزدانی گفت این همون محبوبه‌ایه که هیچی اعتماد به نفس نداشت! و همه زدند زیر خنده)...

۲۰ آبان سال بعد، سومین سالی می‌شد که تولد کیمیا رو تو کاشون با بچه‌ها همراه بودم، به حق از زیباترین روزهای اون سال بودم... مثل همه‌ی تولدهای کیمیا پر شدم از حس شیرین بودن. مداد رنگی‌ها و شمع‌هایی که بچه‌ها به هم هدیه می‌دادند، نشانی بود از روشنایی و زندگی.

و حالا بیست آبان سال هزار و سیصد و نوده و من دارم از کیمیا می‌نویسم؛ کیمیایی که همیشه به من گفت: خود باش، خود باش، خود خودت. خود زیبای خودت. تاریکی‌ها رو پاک کن و خودت باش و روشنایی رو نقاشی کن.

۶ سال از اولین باری که توی تولد کانون کیمیا نشستیم می‌گذره و هنوز وقتی ۲۰ آبان می‌رسه، ایمیلیم پر از تولدت مبارکه و اس‌ام‌اس‌های «تولدت مبارک کیمیا» نشون می‌ده کیمیا هنوز هست، هنوز زنده است، هنوز سرپاست، هنوز با ماست، هنوز با خاطرات کیمیا شاد و بشاش می‌شیم و چشم‌امون از نشاط برق می‌زنه و این یعنی ما هنوز هستیم و خواهیم بود.

تولدت مبارک کیمیا!  
تولدت مبارک کیمیایی!

## بچه‌های سومالی هنوز چشم به راهند محبت عمل می‌کند...



ناله‌های چرخ دستی‌اش که ایستاد  
یک ورق  
از کتاب کهنه‌ای که روی چرخ بود  
پاره کرد  
بعد پیرمرد  
چند تا کلوچه را  
روی آن ورق گذاشت  
دست من به سوی آن دراز شد  
ناگهان  
غنجی‌مچاله ورق که باز شد  
عکس کودکی سیاه  
-کودکی که گوشه‌ی ورق نشسته بود-  
در میان قاب چشم‌های من نشست  
او میان دست‌های کوچکش  
ظرف داشت  
آه! ای برادر سیاه!  
کاشکی کلوچه‌های من  
در میان ظرف خالی تو بود!  
"نسیم"

دوستان کیمیایی، ما هم می‌توانیم  
به کودکان سومالی کمک کنیم.  
یه راه کمک مالی به گرسنگان  
سومالی، از طریق شماره‌ی  
حساب ۹۹۹۹۹ هلال احمر، بانک  
ملی است.

**بیایم در همین لحظه هر جا هستیم** هم‌دیگر را در آغوش بگیریم تا احساس خوبی به دست آوریم. حس تنهایی‌مان را از بین ببریم، بر ترس غلبه کنیم، دریچه احساساتمان را باز کنیم، اعتماد به نفس را بالا ببریم، حس نوع دوستی‌مان را تقویت کنیم، روند پیر شدن را کندتر کرده و استرس و فشارهای عصبی را کاهش دهیم، با بی‌خوابی مبارزه کنیم، وجود فیزیکی خود را تأیید کرده و دموکراتیک باشیم (زیرا هر کس حق در آغوش کشیده شدن دارد).



روزهای شاد را شادتر کرده  
و فضاهای خالی زندگی را پر  
کنیم...

قشنگ‌ترین کارهای دنیا...

قشنگ‌ترین کارهای دنیا...

قشنگ‌ترین کارهای دنیا...

من آدم‌هایی رو می‌شناسم که با چیزهای خیلی کوچیک، دنیا رو جای بهتری واسه زندگی کردن می‌کنند؛ مثلاً آدم‌هایی که اگر توی کلاس تازه‌وارد باشی، زود صندلی کنارشان را با لبخند تعارف می‌کنند که احساس غریبی نکنی...